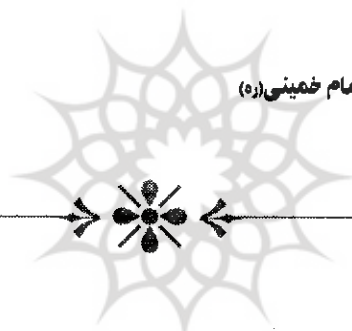


تفسیر قرآن مجید

امام خمینی (قدس سره)

قسمت ششم

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)



﴿ان الله يأمركم ان تؤدوا الأمانات الى اهلهما و اذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل ، ان الله نعمًا يعظكم به، ان الله كان سميعا بصيرا. يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم، فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير واحسن تأويلا﴾
(نساء/۴/۵۸-۵۹)

خداوند امر فرموده که امانت ها را به اهلهما (صاحبش) بدهید. و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا به آن اندرستان می دهد و یادآوری تان می کند. بی شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان آوردگان، خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومت تان) را. بنابر این، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و خوش عاقبت تر.

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید.» عده ای بر این عقیده اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالق (یعنی احکام شرعیه) می باشد. و مقصود از «امانت الهی» این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنید. ^۱ گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانت» امامت است. ^۲ در روایت هم آمده که مقصود از این آیه ما (یعنی ائمه علیهم السلام) هستیم ^۳ که خداوند تعالی به ولایت امر (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و ائمه علیهم السلام) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند. یعنی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ولایت را به امیر المؤمنین علیه السلام و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می فرماید: «وإذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل.» وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید.

خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته، حکومت می کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کند، چون فقط حکم قضایی صادر می کند، نه حکم اجرایی. چنان که قضات در طرز حکومت های قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت کننده هستند، نه تمام حکومت کنندگان. و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان) و مجلس (برنامه ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیه شریفه «وإذا حکمتم» در مسایل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه حکومت کنندگان را شامل می شود.

وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آن ها هم حکومت است. و به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد. قاضی حکم به باطل نکند؛ یعنی، بر مبنای قانون ناروای غیر اسلامی حکم صادر نکند؛ و نه آیین دادرسی او و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می کند، هیچ یک غیر اسلامی (باطل) نباشد؛ برنامه ریزان که در مجلس، برنامه مثلاً، مالی کشور را طرح می کنند، بر کشاورزان املاک عمومی خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند؛ و طوری نباشد که آنان را بیچاره کنند و سنگینی مالیات باعث از بین رفتن آنان و خرابی املاک و کشاورزی شود. اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جاری نمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند؛ یک شلاق بیش تر نزنند و اهانت ننمایند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از این که دست دو نفر دزد را قطع

می کند، چنان نسبت به آنان عاطفه و محبت نشان می دهد و معالجه و پذیرایی می کند که از مداحان حضرت می شوند.^۴ یا وقتی می شنود ارتش غارتگر معاویه خلخال از پای يك زن اهل ذمه در آورده اند، به قدری ناراحت می شود و عواطفش چنان جریحه دار می گردد که در نطقی می فرماید:^۵ اگر از تأثیر این واقعه انسان بمیرد، قابل سرزنش نخواهد بود! با این همه عاطفه، روزی هم شمشیر می کشد و افراد مفسد را با کمال قدرت از پا درمی آورد. معنای عدالت این است. حاکم عادل رسول اکرم ﷺ است. او اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت ها هستند از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است. اگر در چنین مواردی فرمان ندهد، خلاف عدالت می باشد؛ زیرا ملاحظه حال اسلام و مسلمین و جامعه بشری را نکرده است. کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد؛ و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم بپوشد. لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است؛ بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است؛ ریشه بسیاری از طوایف را چون مفسده انگیز و برای جامعه مضر بوده اند، قطع کرده است. حضرت رسول ﷺ یهود «بنی قریظه» را چون جماعت ناراحتی بودند و در جامعه اسلامی مفسده ایجاد کرده و به اسلام و حکومت اسلامی ضرر می رساندند، از میان برداشت.^۶ اصولاً این دو صفت از صفات مؤمن است، که در جای عدالت با کمال قدرت و جرأت اجرای عدالت کند و هیچ عاطفه نشان ندهد؛ و در مورد عتوفت هم کمال محبت و شفقت را بنماید. برای جامعه «مؤمن»، یعنی پناهگاه باشد. مسلمان و غیر مسلمان در سایه حکومت او در أمن و آسایش باشد؛ به راحتی زندگی کند و بیم نداشته باشد. این که مردم از این حکام می ترسند، برای این است که حکومت آنها روی قواعد و قوانین نیست؛ قدری است. لیکن در حکومت شخصی مانند حضرت امیر علیه السلام، در حکومت اسلامی، خوف برای کسانی است که خاین اند؛ ظالم اند؛ متعدی و متجاوزند؛ ولی برای عموم مردم ترس و نگرانی مفهوم ندارد.

در آیه دوم می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولی الأمر منکم...».

در روایت است که آیه اول «ان تودوا الامانات الی اهلها» مربوط به ائمه علیهم السلام است. و آیه حکم به عدل «وانذا حکمتم بین الناس» مربوط به امرا می باشد. و این آیه «أطيعوا الله» خطاب به جامعه مسلمین است.^۷ به آنان امر می فرماید که از خدا، در احکام الهی

و از رسول اکرم ﷺ و «اولوا الامر»، یعنی ائمه، پیروی و اطاعت کنند. از تعالیم شان پیروی و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

عرض کردم که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم ﷺ می باشد. کلیه عبادیات و غیر عبادیات، (احکام شرع الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم ﷺ در باب نماز هیچ امری ندارد و اگر مردم را به نماز وای می دارد، تایید و اجرای حکم خداست. ما هم نماز می خوانیم، اطاعت امر خدا را می کنیم. و اطاعت از رسول اکرم ﷺ غیر از «طاعة الله» می باشد. اوامر رسول اکرم ﷺ آن است که از خود آن حضرت صادر می شود و امر حکومتی می باشد. مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید؛ سرحدات را چه طور نگه دارید؛ مالیات ها را از کجا جمع کنید؛ با مردم چه گونه معاشرت نمایید... این ها اوامر رسول اکرم است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول ﷺ اطاعت کنیم؛ چنان که مأموریم از «اولوا الامر» (که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه ﷺ می باشند) اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از «اولوا الامر» که در اوامر حکومتی می باشد، نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب این که خدای تعالی فرمان داده که از رسول و اولوا الامر پیروی کنیم، اطاعت از آنان، در حقیقت اطاعت خدا هم می باشد.

در دنبال آیه می فرماید: «... فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير واحسن تأويلاً.» (اگر در امری با هم نزاع داشتید، به خدا و پیامبر ﷺ رجوع کنید.)

منازعه ای که بین مردم واقع می شود، بر دو نوع است: يك نوع، این که بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف می شود. مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است؛ و دیگری انکار می کند. و موضوع اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد باید به قضات رجوع شود. وقاضی باید موضوع را بررسی کرده، دادرسی نماید. این ها دعاوی حقوقی است.

نوع دیگر، این که اختلافی در بین نیست، بلکه مسأله ظلم و جنایت است. مثلاً قلدری مال کسی را به زور گرفته است؛ یا مال مردم را خورده است؛ دزد به خانه کسی رفته و مالش را برده است. در چنین مواردی؛ مرجع و مسئول قاضی نیست؛ بلکه مدعی العموم (دادستان) است. در این موارد، که موارد جزایی (ونه حقوقی) است و گاهی جزایی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی العموم که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می آید، شروع به کار می کند و کیفر خواست صادر می نماید؛ سپس،

قاضی رسیدگی کرده، حکم صادر می کند. این احکام، چه حقوقی و چه جزایی، به وسیله دستة دیگری از حکام، که مجریان باشند، اجرا می شود.

قرآن می فرماید: «وإذا تنازعتم» در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام خدا و در اجرا رسول است. رسول اکرم ﷺ باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول، به عنوان قاضی دخالت می کند و قضاوت (دادرسی) می نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق کشی بود، نیز مرجع رسول اکرم ﷺ است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می باشد، دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم ﷺ باشد، ائمه علیهم السلام هم می باشند. و اطاعت از ائمه نیز اطاعت از رسول اکرم ﷺ می باشد.

خلاصه، آیه اول: «إذا حکمتم بین الناس» و دوم «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول» و آیه «فان تنازعتم فی شیء» اعم از حکومت و قضاوت می باشد؛ و اختصاص به باب قضاوت ندارد. صرف نظر از این که بعضی از آیات ظهور در حکومت، به مفهوم اجرایی، دارد.

در آیه بعد می فرماید: «الم تر الی الذین یزعمون أنهم آمنوا بما أنزل الیک و ما أنزل من قبلك یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد أمروا ان یکفروا به...» (آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آن چه به سوی تو نازل شده و آن چه پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند، می خواهند نزد طاغوت (قدرت های ناروا) دادخواهی کنند؛ در حالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.)

اگر نگوییم: منظور از «طاغوت» حکومت های جور و قدرت های ناروای حکومتی به طور کلی است که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته اند، باید قایل شویم که اعم از قضات و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی، غالباً بامراجعه به مقامات قضایی انجام می گیرد؛ و باز حکم قضایی را مجریان (که معمولاً آن ها را حکومت کننده می شناسند) اجرا می کنند. حکومت های جور، چه قضات و چه مجریان و چه اصناف دیگر، آن ها «طاغوت» اند، چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاوت بر طبق آن پرداخته اند. خداوند امر فرموده که به آن ها کافر شوید؛ یعنی، در برابر آن ها و اوامر و احکام شان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می خواهند به «طاغوت» کافر شوند، یعنی در برابر قدرت های حاکمه

ناروا سر به نافرمانی بردارند، وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند.^۸

﴿ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع

(نساء/۴/۱۰۰)

أجره علی الله﴾

بعضی گویند^۹: یکی از معانی آیه شریفه: «ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله». این است که کسی که خارج شد از بیت نفس و هجرت به سوی حق کرد به سفر معنوی، پس از آن او را فنای تام ادراک کرد، اجر او بر خدای تعالی است. و معلوم است برای چنین مسافری جز مشاهده ذات مقدس و وصول به فناء حضرتش اجری لایق نیست؛ چنان چه از زبان آن ها گفته شده:

«در ضمیر ما نمی گنجد به غیر دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس»^{۱۰}

اما حضور قلب در معبود و آن نیز دارای مراتبی است که عمده آن سه مرتبه است: یکی حضور قلب در تجلیات افعالی. و دیگر حضور قلب در تجلیات اسمایی و صفاتی. و سوم حضور قلب در تجلیات ذاتی. و از برای هر یک، چهار مرتبه است به طریق کلی: مرتبه علمی، مرتبه ایمانی، مرتبه شهودی و مرتبه فنایی. و مقصود از حضور قلب در تجلیات افعالیه «علماً» آن است که شخص عابد سالک، علماً و برهاناً بداند که تمام مراتب وجود و مشاهده غیب و شهود پرتو فیض تجلی ذات اقدس هستند و از اخیره عالم طبیعت تا سرچشمه ملکوت اعلی و جبروت اعظم به یک طور و یک نحو حاضرند در پیشگاه مقدسش و همه پرتو جلوه مشیت هستند؛ چنان چه در حدیث شریف کافی وارد است:

عن أبی عبدالله علیه السلام: خلق الله المشیة بنفسها، ثم خلق الاشیاء بالمشیة.^{۱۱}

پس مشیت بنفس ذاتها جلوه ذات است و دیگر موجودات به واسطه آن مخلوق اند. و ما اکنون در صدد اقامه برهان بر این مطلب شریف نیستیم. پس شخص عابد که این مطلب را علماً و برهاناً دانست، می فهمد که خود و عبادت و علم و اراده و قلب و حرکات قلب و ظاهر و باطنش همه در پیشگاه مقدس حاضرند؛ بلکه همه، نفس حضورند. و اگر با قلم عقل این مطلب برهانی را به لوح قلب نگاشت و قلب با ارتیاضات علمی و عملیه ایمان به این قضیه یقینیه ایمانیه پیدا کرد، آن وقت حضور قلب در تجلی «ایماناً» پیدا می کند. و پس از کمال این ایمان و مجاهدات و ریاضات و

تقوای کامل قلب، هدایت الهیه شامل حالش شده و بهره ای از تجلیات افعالی بالعیان و الشهود برای قلب او حاصل شود تا وقتی که قلب یک سره مرآت تجلیات گردید و «صعق» و «فنا» برای سالک دست داد. و این آخر مرتبه حضور است که منتهی به فنای حاضر در تجلیات افعالیه شود. و بسیاری از اهل سلوک در همین صعق تا ابد باقی ماندند و به خود نیایند و اگر قلب سالک از پرتو فیض اقدس در ازل قابلیتش بیش از این باشد، پس از این صعق، به خود آید و انس حاصل کند و به مملکت خود رجوع کند و مورد تجلیات اسماییه شود و همان مراتب را طی کرده به فنای صفاتی نایل شود و به مناسبت عین ثابتش در اسمی از اسمای الهیه فانی گردد. و بسیاری از اهل سلوک نیز در همین فنای اسمایی باقی ماندند و به خود نیایند. آن اولیائی تحت قبایی لا یعرفهم غیری. ۱۲ شاید اشاره به این اولیا باشد.

و اگر از تجلی فیض اقدس استعداد بیش از این اندازه باشد، پس از این صعق و فنا نیز انس حاصل آید و سالک به خود آید و مورد تجلیات ذاتیه گردد، تا آخر مرتبه فنای ذاتی و صعق کلی سیر تمام شود و فنای تام حاصل آید. «و من یخرج من بینه مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله.» بعضی گویند: اشاره به این اولیاء الله و سالکین الی الله است؛ و اجر این سالک جز با ذات مقدس نیست. ۱۳

اول شرط تحقق سیر الی الله خروج از بیت مظلم نفس و خودی و خود خواهی است؛ چنان چه در سفر حسّی عینی تا انسان به منزل و جایگاه خویش است، هر چه گمان مسافرت کند بگوید: من مسافرم، مسافرت تحقق پیدا نکند. مسافرت شرعی (تحقق پیدا نکند) مگر به خروج از منزل و اختفای آثار بلد. همین طور این سفر عرفانی الی الله و مهاجرت شهودی تحقق پیدا نکند مگر به خروج از بیت مظلم نفس و اختفای آثار آن. تا جدران تعینات و دعوت اذان کثرت در کار است، انسان مسافر نیست؛ گمان مسافرت است و دعوی سیر و سلوک است. قال تعالی: «و من یخرج من بینه مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله.» پس از آن که سالک الی الله به قدم ریاضت و تقوای کامل از بیت خارج شده و علاقه و تعیناتی همراه برنداشت و سفر الی الله محقق شد، اول تجلی که حق تعالی بر قلب مقدسش کند، تجلی به الوهیت و مقام ظهور اسماء و صفات است. ۱۴

یکی از آداب قلبیه در عبادات و وظایف باطنیه سالک طریق آخرت، توجه به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت است؛ و آن یکی از منازل مهمه سالک است که قوت سلوک هر کس به مقدار قوت این نظر است، بلکه کمال و نقص انسانیت تابع کمال و نقص این امر

است. و هرچه نظر انانیت و خودبینی و خودخواهی در انسان غالب باشد، از کمال انسانیت دور و از مقام قرب ربوبیت مهجور است و حجاب خودبینی و خودپرستی از جمیع حجب ضخیم تر و ظلمانی تر است و خرق این حجاب از تمام حجب مشکل تر و خرق همه حجب را مقدمه است، بلکه مفتاح مفاتیح غیب و شهادت و باب الابواب عروج به کمال روحانیت خرق این حجاب است. تا انسان را نظر به خویشتن و کمال و جمال متوهم خود است، از جمال مطلق و کمال صرف، محجوب و مهجور است؛ و اول شرط سلوک الی الله خروج از این منزل است، بلکه میزان در ریاضت حق و باطل همین است. پس هر سالک که با قدم انانیت و خودبینی و در حجاب انیت و خودخواهی طی منزل سلوک کند، ریاضتش باطل و سلوکش الی الله نیست، بلکه الی النفس است: «مادر بتها بت نفس شماست».^{۱۵}

قال تعالی: «ومن یرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله.» هجرت صوری و صورت هجرت عبارت است از: هجرت به تن از منزل صوری به سوی کعبه یا مشاهد اولیاء علیهم السلام؛ و هجرت معنوی خروج از بیت نفس و منزل دنیاست الی الله و رسوله؛ و هجرت به سوی رسول و ولی نیز هجرت الی الله است. و مادام که نفس را تعلقی به خویش و توجهی به انیت است مسافر نشده؛ و تا بقایای انانیت در نظر سالک است و جدران شهر خودی و اذان اعلام خودخواهی مختلفی نشده، در حکم حاضر است نه مسافر و مهاجر.^{۱۶}

قال تعالی: «و من یرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله.» و این آیه شریفه ممکن است متکفل جمیع مراتب اخلاص باشد: یکی هجرت صوری که به بدن واقع شود. و این هجرت اگر خالص برای خدا و رسول نباشد، بلکه برای حظوظ نفسانی باشد، هجرت الی الله و رسوله نیست. و این مرتبه اخلاص صوری فقهی است.

و دیگر، هجرت معنوی و مسافرت باطنی است که مبدأ آن، بیت مظلمه نفس است؛ و غایت آن، خدای تعالی و رسول اوست که آن هم به حق برگردد، زیرا که رسول بما هو رسول استقلال ندارد، بلکه آیت و مرآت و نماینده است؛ پس هجرت به او هجرت به حق است، حب خاصان خدا حب خداست.

پس، محصل معنای آیه شریفه، به حسب این احتمال، آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی از بیت نفس و منزل انانیت خارج شد و مهاجرت الی الله کرد، بدون دیدن خود و نفسانیت و حیثیت خود، جزای او با حق تعالی است. و

اگر سالک در سلوک الی الله یکی از حظوظ نفسانیّه را طالب باشد و لو وصول به مقامات، بلکه گرچه وصول به قرب حق که برای رسیدن خود به قرب حق باشد، این سلوک الی الله نیست؛ بلکه سالک خارج از بیت نشده، بلکه مسافر در جوف بیت است، از گوشه ای به گوشه ای و از زاویه ای به زاویه ای.

پس، سفر اگر در مراتب نفس شد و برای رسیدن به کمالات نفسانیّه، سفر الی الله نیست، بلکه من النفس الی النفس است؛ ولی سالک را برای سفر الی الله، این سفر ناچار پیش آمد کند. و جز کمال از اولیاء علیهم السلام نتواند کسی سفر ربّانی، بی سفر نفسانی کند؛ فقط این نشان برای کمال است؛ و شاید آیه شریفه «سلام هی حتی مطلع الفجر» (قدر/ ۵/ ۹۷) اشاره به این سلامت از تصرفات شیطانی و نفسانی باشد در جمیع مراتب سیر در لیالی مظلمه طبیعت، که برای کمال لیلۃ القدر است تا طلوع فجر یوم القیمة، که برای کمال رؤیت جمال احدیّت است. و امّا غیر آن ها، در جمیع مراتب سیر به سلامت نیستند، بلکه در اوایل امر هیچ سالکی از تصرفات شیطانیّه خارج نیست. ۱۷

اصحاب معارف از کریمه مقدّسه «و من یرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله» قرب نافله و فریضه را استفادت کنند؛ در عین حال که دیگران خروج به بدن و هجرت، مثلاً به مکه یا مدینه، را می فهمند. ۱۸

چون بدین مقام رسیدی، از تصرف شیطان خبیث مخبث خارج شدی و از رجز و رجز هجرت کردی و لایق حضور درگاه جلیل و مخلع شدن به خلعت خلیل گردیدی و یک رکن هجرت و مسافرت الی الله و معراج وصول حاصل شده که آن خروج از منزلگاه و بیت نفس است. و باقی مانده رکن دوم که در اصل نماز حاصل شود؛ و آن حرکت الی الله و وصول به باب الله و فنای به فناء الله است، قال تعالی: «و من یرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله». ۱۹

﴿ان یرج الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً﴾ (نساء/ ۱۴۱/ ۴)

قرآن می گوید: هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه ای برای غیر مسلم بر مسلم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچو چیزی واقع شود، یک تسلطی، یک راهی، اصلاً یک راه نباید پیدا بکند «لن یرج الله للکافرین علی المؤمنین [المسلمین] سبیلاً» اصلاً راه نباید داشته باشند. مشرکین و این قدرت های فاسده، راه نباید نداشته باشند بر مسلمین. ۲۰

﴿یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلك سبیلاً﴾

(نساء/ ۱۵۰/ ۴)

آن ها می گفتند که اصلاً اسلام آمده است برای این که توحید و سایر - مثلاً - مسایل

عقلی الهی را تعلیم بکند و - سایرین - سایر چیزها همه مقدمه آن است و این ها را باید رها کرد و خذالغایات باید شد. از این جهت اعتنا به (البته نه همه، بعضی از آن ها) به فقه و فقها و اعتنای اخبار و اعتنا به ظواهر قرآن و کثیری از احکامی که در قرآن هست، نداشتند. این ها را کاری نداشتند، رد نمی کردند لکن مثل رد کردن بود، همان کار نداشتن و بی طرف بودن و چی کردن و از آن طرف هم اصحاب این ها را تخطئه کردن و - عرض می کنم - قشری خواندن این ها، این معنایش این بود که ما «نؤمن ببعض و نکفر ببعض»، دیگر ما کار نداریم و یا قبول نداریم. ۲۱

۱. شیخ طوسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۵۸ سوره نساء.
۲. همان مدرک.
۳. کلینی، کافی، ۲/۲۲.
۴. کلینی، کافی، ۷/۲۶۴، ح ۲۲؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۸/۵۲۸.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.
۶. ابن هشام، السیره النبویه، ۳/۲۳۳؛ طبری، تاریخ طبری، ۲/۲۴۵.
۷. کلینی، کافی، ۱/۲۷۶، ح ۱.
۸. ولایت فقیه، امام خمینی(ره) ۷۲-۷۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۹. از آن جمله میبیدی، کشف الاسرار، ۲/۶۶۳.
۱۰. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث، ۳۳۳، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۱۱. اصول کافی، ۱/۱۱۰، ح ۴.
۱۲. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ۱۹۷.
۱۳. شرح چهل حدیث، ۴۳۵-۴۳۶.
۱۴. همان مدرک، ۶۲۵.
۱۵. شعر از مولوی.
۱۶. آداب الصلوة، ۷-۸، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۱۷. همان مدرک، ۱۶۱-۱۶۲.
۱۸. همان مدرک، ۱۸۹.
۱۹. سرّ الصلوة، ۵۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۲۰. صحیفه نور، ۴/۳.
۲۱. همان مدرک، ۱/۲۳۶.